

بوستان کتاب

صدای مردم دانا کتاب است

پراز الفاظ با معنا کتاب است

به هر ساحل به هر دریا که هستی

رفیق ادم تنها کتاب است (شاعر: جناب آقای

محمد علی سالاری)

جوایز ویژه در راه است

با ما باشید با هفته کتاب و کتابخوانی

دبستان و پیش دبستانی حدیث اقدام به برگزاری مسابقه

داستان خوانی

تحت عناوین زیر کرده است

۱- صبرپاکی خدا (دوره پیش دبستان تا سوم)

۲- وعده تو خالی (دوره پیش دبستان تا سوم)

۳- دوستی موش و قورباغه (دوره چهارم و ششم)

۴- خرگوش پیامبر ماه (دوره چهارم و ششم)

نحوه برگزاری مسابقه

خلاصه یکی از عناوین انتخابی به صورت کلیپ یا انیمیشن تهیه

شده و از طریق راه های ارتباطی مدرسه برای ما ارسال کنید

(مدنظر نتیجه اخلاقی)

زمان ارسال آثار ۱۲۳۰۳۰ لغایت ۱۳۰۰۳۰۰۳

حدیث

 **dabestan.hadis**



09367464730



۷۳

داستان

خواندنی از:

شاهنامه فردوسی - هزار و یک شب

مثنوی معنوی - کلبه و دمنه

داستانهای کهن ایرانی

گلستان سعدی و ...



زهره صالحی

دوستی موش و قورباغه

موشی و قورباغه‌ای در کنار جوی آبی با هم زندگی می‌کردند. روزی موش به قورباغه گفت:

ای دوست عزیز، دلم می‌خواهد که بیشتر از این با تو همدم باشم و بیشتر با هم صحبت کنیم، ولی حیف که تو بیشتر زندگیت را توی آب می‌گذرانی و من نمی‌توانم با تو به داخل آب بیایم.

قورباغه وقتی اصرار دوست خود را دید قبول کرد که نخ‌پیدا کند و یک سر نخ را به پای موش ببندد و سر دیگر را به پای قورباغه، تا وقتی که بخواهند همدیگر را ببینند نخ را بکشند و همدیگر را باخبر کنند.

روزی موش به کنار جوی آمد تا نخ را بکشد و قورباغه را برای دیدار دعوت کند، ناگهان کلاغی از بالا در یک چشم به هم زدن او را از زمین بلند کرد و به آسمان برد.

قورباغه هم با نخ‌پیدا که به پایش بسته شده بود از آب بیرون کشیده شد و میان زمین و آسمان آویزان بود.

وقتی مردم این صحنه‌ی عجیب را دیدند با تعجب می‌پرسیدند: عجب کلاغ حيله‌گری! چگونه در آب رفته و قورباغه را شکار کرده و با نخ پای



موش را به پای قورباغه بسته؟؟
قورباغه که میان آسمان و زمین آویزان بود، فریاد می‌زد:
این است سزای دوستی با مردم نا اهل!

خرگوش پیامبر ماه

گله‌ای از فیلان گاه‌گاه بر سر چشمه‌ی زلالی جمع می‌شدند و آنجا می‌خوابیدند. حیوانات دیگر از ترس فرار می‌کردند و مدت‌ها تشنه می‌ماندند. روزی خرگوش زیرکی چاره‌اندیشی کرد و حيله‌ای به کار بست. برخاست و پیش فیله‌ها رفت. فریاد کشید:

ای شاه فیلان! من فرستاده و پیامبر ماه تابانم. ماه به شما پیغام داد که این چشمه مال من است و شما حق ندارید بر سر چشمه جمع شوید. اگر از این به بعد کنار چشمه جمع شوید شما را به مجازات سختی گرفتار خواهم کرد. نشان راستی گفتارم این است که اگر خرطوم خود را در آب چشمه بزنید ماه آشفته خواهد شد و بدانید که این نشانه درست در شب چهاردهم ماه پدیدار خواهد شد.

پادشاه فیلان در شب چهاردهم ماه با گروه زیادی از فیلان بر سر چشمه حاضر شدند تا ببینند حرف خرگوش درست است یا نه؟ همین که پادشاه خرطوم خود را به آب زد تصویر ماه در آب به لرزش درآمد و آشفته شد. شاه فیلان فهمید که حرف‌های خرگوش درست است. از ترس پا پس کشید و بقیه‌ی فیله‌ها به دنبال او از چشمه دور شدند.